

نکته حاشیه یادداشت

۳۵۹-۳۸۶

- انتقاد از اوضاع زمانه زیر سایه ستایش نامه‌ها برای حضرت مهدی (ع)
- نِگَه‌کَرْدَن ناشر اندر فقیهه!
- اشاره‌ای به مولانا در یک متن عربی متقدم
- به بهانه تصحیح چند ارجاع به تورات در ترجمه کتاب واژه‌های دخیل در قرآن
- سندی از یک عالم شیعی قمی، مورخ ۴۲۷ هجری در حرم رضوی: درباره قرآن ابوالحسن احمد بن علی سادوکه عراقی
- پیشکش به استاد رباعی‌شناس جناب آقای میرافضلی گرامی

ارسول جعفریان | جویا جهانبخش | احمد خامه‌یار |
احیدر عیوضی | مرتضی کریمی‌نیا | سروش نژاد |

Archive of SID

انتقاد از اوضاع زمانه زیر سایه ستایش نامه‌ها برای حضرت مهدی (ع)

مروری بر اشعار مسکین محلاتی ۱۳۰۷ - ۱۳۵۸ ق / ۱۲۶۸ - ۱۳۱۸ ش)

مسکین محلاتی با نام آقا شیخ عبدالحسین کبیر شاعری است از دوره رضاشاه، و محصل حوزه تازه تأسیس شده حاج شیخ عبدالکریم. وی دیوان کوچکی شامل ۷۳ صفحه دارد که به کوشش یکی از هم ولایتی‌های او، با نام اسماعیل صدر محلاتی، در سال ۱۳۷۵ ق در چاپخانه نوین قم منتشر شده است. شاعر ما در سال ۱۳۵۸ ق / ۱۳۱۸ ش درگذشته و معنایش این است که دیوان او، هفده سال پس از وی منتشر شده است. قیمت کتاب روی جلد ۱۸ ریال اما داخل آن ۱۵ ریال است و مقدمه‌ای کوتاه به قلم ناشر در باره شاعر آمده که در شناخت او بسیار مغتنم و در باره وی منحصر به فرد است:

«در سنه ۱۳۰۷ ق در محلات تولد یافت، در طفولیت نزد پدرش مشهدی علی محمد که معلم اطفال بود، اشتغال به تحصیل پیدا کرد، و بعد مشغول فرا گرفتن درس عربی شده، مقدمات و سطح را تا مکاسب و رسائل، با کمال جدیت تا آنجایی که وسیله در محلات فراهم بود، تحصیل کرد. از همان اوان جوانی حال زهد و تقوا در او بروز کرد، و توجه تامش در ریاضت و مخالفت با هوای نفس و تحصیل ملکات حسنه و صفای قلب بود. برای مجاهده با نفس عموماً به گرسنگی بسرمی برد، و غالب اوقات روزه دار بود. حتی سه سال متوالی روزه گرفت بدون غذای سحر. تا سن چهل سالگی ازدواج نکرد، بعد از آن مبتلا به امراض داخلی و فکری گردید. علاجش را در زناشویی دانسته، و ادار به ازدواجش کردند. از دو همسر، چهار اولاد به ایشان مرحمت شد. از سه فرزند پسر، فرزند بزرگ، آقا شیخ احمد از محصلین جدی و فاضل حوزه علمیه قم هستند، و نصیبی از ملکات حسنه پدر عالی مقامش را داراست. دیگر از مهمان کارهای مرحوم آقا شیخ عبدالحسین کبیر سعایت در ارشاد و تعلیم اصول

عقاید، و بیان مسائل بود. یک قسمت از اوقات روزانه اش رفتن در معابر و بازار برای وعظ و نصیحت بود. با آن لسان ساده که حکایت از قلب پاکش می کرد، شنونده را متأثر کرده، هشیارش می کرد، و از این جهت مورد علاقه شده، شیخ کبیر نامیده شد. در حدود پنجاه سالگی مریض شده، عموماً رنجور در گوشه خانه غنوده، در این اوقات که حالش بهتر می شد، این اشعار که یک دوره اصول اخلاق و ملکات حسنه را گوشزد می کند، از منجلا ب عالم طبیعت به فضای روشن عالم ملکوت هدایت می کند، سروده. مراجعه در این اشعار و تدبیر در آن موجب تنبه و بیداریست. در سنه ۱۳۵۸ هجری رحلت کرد. مقامش عالی است، خدایش متعالی گرداند بمحمد و آلّه الطاهرین».

یک بیت شعر روی جلد با این تعبیر آمده است:

دز است و لؤلؤ و مرجان نصایح مسکین
اگر تو راست تعقل بگوش دل کن گوش

بیتی هم روی صفحه اول کتاب آمده است:

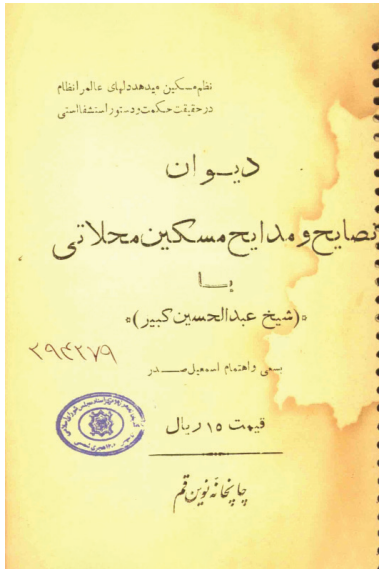
نظم مسکین می دهد دل‌های عالم را نظام
در حقیقت حکمت و دستور استشفاستی

در پایان کتاب، مطلبی تحت عنوان سپاسگزاری، اسماعیل صدر محلاتی در تاریخ ۲۵ رجب ۱۳۷۵ - که گویا سال نشر کتاب باشد - نوشته و در ادامه گفته است: نظر به این که از رجال و دانشمندان محلات نام و نشانی در دست نبود، برای زنده کردن نام و فضیلت ارباب دانش، پس از زحمات زیادی یک قسمت از شرح حال و مزایای زندگانی شان جمع آوری شده، بعون الله تعالی، جلد اول این کتاب به زودی در دسترس علاقه مندان گذارده می شود». بنده که در این عجاله، نشانی از این اثر نیافتم.

در کتاب تاریخ و مشاهیر محلات (ص ۱۱۰ - ۱۱۱ «تهران، ۱۳۸۰»)، ذیل عنوان شیخ عبدالحسین کبیر، همان بالا به علاوه یک نکته شگفت که ایشان «هفت بار پیاده به مشهد مقدس مشرف شده»! آمده است.

شرح محتوای دیوان

این دیوان کوچک برغم آن که دیوانی صرفاً مشتمل بر اشعار دینی و آیینی است، و اما به دلیل زمانه‌ای که شاعر در آن می زیسته، مشتمل بر مضامینی در باره این دوره مهم تاریخی برای مذهب است. آگاهی که تحولات مذهبی ایران از حوالی مشروطه و بیشتر از پس سال ۱۳۰۰ خورشیدی آغاز شد. این زمان، سالها بود که زنان چندی بی حجاب در تهران رفت و آمد می کردند و از نظر متدینین، منکرات در حال اوج گرفتن بود. از سوی دیگر مدارس جدید، بشدت توسعه پیدا کرده و به دنبال آن با تربیت نسل جدید، منازعات فکری میان متدینین و روشنفکران بالا گرفته بود. در این اوضاع بود که رضا شاه و دوستان متجدد او، به آسانی سوار امواج ناشی از رواج تجدد شدند. طبعاً مقاومت از سوی مخالفان این رویه ادامه داشت. برخی به کلی مخالف این تغییرات بودند، و اما برخی دیگر از منتقدان، از افراد



میان‌ه رویی بودند که به رغم انتقاد از وضع موجود، از وضع قدیم هم چندان خشنود نبوده و راه حل‌هایی برای ایجاد سازگاری و همزیستی میان نو و کهنه ارائه می‌کردند.

مسکین محلاتی در این دیوان تا اندازه‌ای منعکس‌کننده نگاه مخالفان است. اشعار او دو لایه دارد. لایه نخست به طور کامل اخلاقی، دینی و از منظر یک محصل علوم دینی و واعظ، مطالبی ارائه شده است. و اما در لایه دوم اشعارش و بویژه در برخی از قصاید، انتقادهایی جدی نسبت به اوضاع و احوال جاری دارد. در واقع، لایه اول قصاید او، شعر مذهبی، شامل حکمت و اندرز و وصف امامان است، اما لایه دوم، اشارات انتقادی است که زیرپوسته آن اشعار نسبت به شرایط زمانه مطرح می‌شود. متأسفانه اشعار وی تاریخ ندارد، اما از نوع انتقادهای می‌توان حدس زد که تمرکز او روی چه مسائلی است.

در آغاز اشعاری عنوان حکمت و اندرز سروده (۴ - ۱۱)، سپس باز نصیحت و مدح امام علی (ع) (۱۲ - ۱۹)، باز نصیحت و اندرز همراه به «توسل به امام رضا» علیه السلام (۲۰ - ۳۱) که در غالب اینها روی تربیت دینی و زهد تأکید ورزیده است. در این قصاید، تحقیر دنیا و فاصله گرفتن از آن مورد تأکید قرار گرفته و چنان که اشاره شد، روی زهد مذهبی رایج میان افرادی با ویژگی آنچه شاعر ما به آن تمایل داشته و در شرح حال مختصرش آمد، تأکید شده است. اشعار بعدی باز در مدح امام علی (ع) (۳۱ - ۳۸) و در ادامه در نصیحت و مرثیه، و ایضا در حکمت و اندرز، (۳۹ - ۴۴) است.

از این جا به بعد، مسکین، اشعاری در باره امام زمان (ع) و وصف آن حضرت دارد. اولین آن با عنوان «نصیحت و توسل به قائم آل محمد (ع)» است.

در اینجا این توضیح لازم است که برای جامعه شیعه، از نظر زبان انتقادی نسبت به اوضاع اجتماعی و سیاسی، دو مورد بسیار مهم است. نخست عاشورا و دیگری امام زمان. توضیح این که زیرسایر این دو مورد، می‌شود به آسانی از ظلم انتقاد کرد. نقطه مقابل آن، قیام امام حسین (ع) علیه ظلم و برپایی حکومت عدل توسط حضرت مهدی (ع) است که دو پایه انتقاد از وضعیت حاکم و عبور از آن به سمت نور توضیح داده می‌شود. شاعر ما، یعنی مسکین محلاتی از سوژه دوم که بحث مهدویت است، استفاده فراوان برده و آنچه را از انتقادات دینی و اجتماعی خواسته، زیرسایه اشعاری که در ستایش امام مهدی (ع) عرضه کرده است:

شیعیان را روز همچون شام ظلمانی شده دور دور ملحدین و حزب شیطانی شده

کهنه اندر عمر ما رسم مسلمانی شده فلک ما ای ناخدای فلک، طوفانی شده

دست ما بردامنت ای خسرو دنیا و دین
تا به کی این قلب ها مجروح از تیر و خدنگ
مشتعلم تا چند در آفاق نار حرب و جنگ
تا به کی آینه اسلام پراز گرد و زنگ
شد بدل آیات قرآنی به قانون فرنگ
اهل باطل چند شاد و اهل ایمان دل غمین
ای یداللهما برون از آستین کن دست خویش
چند از جور و ستم باشم دل افکار و ریش
شعله زن بر خرمن عمر جنود کفر کیش
تا که از الفت بیاسایند با هم گرگ و میش
تا بدل گردد به عدل و داد، ظلم و جور و کین (۴۷)
پرشده آفاق ای مولی الموالی از فساد
آتش ظلمست اندر اشتعال و ازدیاد
دین و آیین و طریقت خلق را رفته بباد
طلعت نورانیت ظاهر کن ای باب المراد
تا که گردد توده غبرا چُه فردوس برین
باز در شعری زیر عنوان «در توسل به حضرت قائم (ع)» به ستایش آن حضرت پرداخته و در پایان گوید:
(ص ۵۱)

این سرای خاک را چون جنت المأوی نما
شیعیان را چهره همچون لاله حمرا نما
همچه موسی باش بر مردم ید بیضا نما
زمره فرعونیان را غرق در دریا نما
حملهور تا چند خصمان از یمین و از یسار
خالی از اسلامیان محراب و منبر تا به کی
بر سر اهل نفاق و کفر افسر تا به کی
چون غریبان بی معین شرع پیمبر تا به کی
گوسفندان طعمه گرگ ستمگر تا به کی
تا به کی باشند گلها از جفای خار خوار

وی در ادامه زمان حال را عصر «جاهلیت» می خواند و «گردش دنیا» را به «کام کفر کیشان» می داند (۵۲). او همچنین قصیده ای با عنوان «مدح و توسل به قائم آل محمد» سروده، با استفاده از تعابیر رایج در ستایش آن حضرت، و این که «پناه و ملجأ بیچارگان» است از او می خواهد صبر را کنار گذاشته، و وضع حاضر را که «مردم خونخوار» به ستم و جور بردیگران می پردازند، را خاتمه دهد. (۵۳).

تا به کی از فتنه ی دجال این عالم خراب
تا به کی منسوخ حکم شرع و آیات کتاب
تا به کی روی زمین پراز فساد و انقلاب
برفکن ای آیت کبرای حق از رخ نقاب
محو شد نام خدا از دفتر و طومارها
تا به کی بیرون خرام

تا به کی فحشا و منکر فاش در بازارها تا به یکی بر پای ما از کینه و کین خارها
 چون زمان جاهلیت تا به کی اطوارها ذوالفقار حیدری تا چند شاهادر نیام (۵۴).

مسکین، بار دیگر شعری در توسل به حضرت مهدی (ع) سروده (۵۹) و ضمن آن نیز اشارات و کنایات خود را نسبت به وضع زمانه خویش و طبعاً از زاویه دید خود دارد:

ای خسرو گیتی شده آفاق پراز جنگ در سینه نفسها به محبان توشد تنگ
 آینه شرع نبوی چند پراز زنگ میسند که بر شیشه اسلام خورد سنگ
 میسند شود رایت اسلام نگونسار
 مسکین، با تعابیری چون «گلزار دیانت ز جفا رو به خزان است، و این که «دریای بلیات و فتن شد متلاطم / روبه صفتان گشته به شیران متهاجم» در انتقاد از رواج منکرات و این که «دجال صفت ها به خر خویش سوارند» می گوید:

منکر شده معروف در این عصر و زمانه صالح شده چون ناقه صالح به زمانه (۶۱)

در دل این اشعار، از نمادهای بد و خوب دیگر هم استفاده می شود. فرعون، نمرود، دجال و حتی چنگیز از نمادهای ظلم و ستم هستند که در مقابل، موسی و مهدی قرار دارند.

قصیده بعدی باز «در مدح مهدی موعود» است که ضمن آن، مانند موارد دیگر، پس از ابیاتی در ستایش آن حضرت، باز به وصف اوضاع خراب شیعیان پرداخت از حضرت می خواهد دادرسی آنان باشد، چندان که از «شمشیر تو کفر» ناپدید شده و «فرقه ظلم و جور» به تب و تاب بیفتند (۶۳):

گلشن و گلزار دین خزان شده العجل باد جفا و ستم وزان شده العجل
 پر شده روی زمین ز فتنه و انقلاب چند ز اهریمنان ملک سلیمان خراب
 دست یداللهیت برون کن از آستین آینه شرع و دین چند پراز گرد و زنگ
 غزالها تا به کی طمعه گرگ و پلنگ کشور اقلیم خاک چند پراز حرب و جنگ
 چند به دلها خورد ز دست دشمن خدنگ دشمن و بدخواه دین چند بود در کمین
 (ص ۶۵).

سه قصیده پایانی مانند اشعار نخستین در حکمت و اندرز است و پرونده کتاب در صفحه ۷۵ بسته می شود.

نِگه کردنِ ناشرانِ در فقیه!

(«زیارت نامه کُلیاتِ سعدی چاپ "بُنگاه ترجمه و نُشر کتابِ پارسه"»)

یکی از مشغولیت‌های فرهنگیِ راقمِ این سطرها، آنست که هرگاه چاپ تازه‌ای از کُلیاتِ سعدی در کتابفروشی‌ها ببیند، به قدرِ همت و حوصله آن را برسد تا اگر فائدتِ افزون بر آنچه در چاپهای مُتداولِ پیشین دیده‌ایم در آن هست، از آن فائدتِ محروم نماند. غالبِ چاپها البته - چنان‌که دائم و دانید - به عبارتِ "برأساسِ چاپِ مُحَمَّد عَلِي فُروغی" یا نظائرِ این عبارتِ مُزین است و به نحوی از اُنحاء، نَسب می‌رساند به همان ویراستِ زنده‌یاد ذُکاءُ المُلکِ ثانی مُحَمَّد عَلِي فُروغی (۱۲۵۴. ۱۳۲۱ ه. ش.) که به دست‌یاریِ استادِ فقیدِ حَبیبِ یَعْمانی. رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِمَا. سامان یافته است.

با این همه، برخی از همین "کُلیات‌های برأساسِ چاپِ فُروغی" هم از تازگی‌هایی خالی نیست. در واقع، چون کُلیاتِ سعدی ویراسته فُروغی نیز، راستِ مانندِ دیگرِ موارِثِ فرهنگیِ مُلکِ دارا، دست‌خوشِ هرگونه نَصْرُفِ اَفرادِ ذی حَقِّ و بی حَقِّ است، و چون نادرِ کسی از ما هست که نتواند ویراستِ فُروغی را بمراتبِ بَهِتَر از خودِ فُروغی عَرَضه کند!، ... آری! دَقِیقاً از همین روی، مَن بِنده تاکنون چاپ‌های مُتَعَدِدی از همین کُلیات‌های برأساسِ چاپِ فُروغی دیده‌ام که در مقایسه با اصلِ چاپِ فُروغی، تفاوت‌ها و تمایزهای چشمگیر و معنی‌دار دارند!

فی‌المَثَل، اِنْتِشاراتِ هِرمِس در نسخه‌ای از کُلیاتِ سعدی مَثلاً «به تصحیح: مُحَمَّد عَلِي فُروغی» که اِنْتِشار داده است (: کُلیاتِ سعدی، مُصَلِحُ الدِّینِ سعدی، به تصحیح: مُحَمَّد عَلِي فُروغی، [به اِهْتِمَام: هوشنگ رهنما]، ج: ۱، تهران: اِنْتِشاراتِ هِرمِس [با همکاری: مَرکَزِ سعدی شناسی]، [۱۳۸۵ ه. ش.]، کارِ فُروغی را دست‌کاری‌هایی کرده؛ از جمله، طابِعانِ این طَبَع، از غایبِ کاردانی و وقوفِ بصیرانه بر انواع و اقسامِ شِعْرِ فارسی، مُصَلَحَت در آن دیده‌اند تا «غزل»‌های مُتَدَرَج در بخشِ «مُلَحَقات» ویراستِ

فروغی را در بخش «قطعه»‌ها بیاورند! ... یعنی: غزل در قطعه! ... همه کس می‌داند که در سنت شعر فارسی، «غزل» چیزی بوده است و «قطعه» چیز دیگر، و این دو گونه آداب منظوم ما، هم در ساختار، هم در محتوا، از یکدیگر متمایز بوده است. ... باری، طابعان این طبع، میلشان کشیده است و دست تصرف گشوده‌اند و «غزل»‌های مُندرج در بخش «ملحقات» را در بخش «قطعه»‌ها اِقحام کرده‌اند. ... می‌پرسید: آخربه چه مناسبت؟! ... مناسبت نمی‌خواهد! ... همه قدری تاریخ خوانده‌ایم و قدری هم سرد و گرم روزگار چشیده‌ایم؛ پس به یاد داریم که چنین هنرنمایی‌ها و انگشت زنجه کردن‌ها، در این ممالک محروسه، هیچ مناسبت نمی‌خواهد، و داشتن یا حتی نداشتن خُرده هوشی و سِر سوزن ذوقی، از برای هرگونه اِقدام و عملی از این دست کافی است! ... بیایید «مُثبت نگر» باشیم و سپاسگزارانه اعتراف کنیم: طابعان این چاپ، از رهگذر این تخیلِ ادبی و با تشخیص دایمانه لزوم دَهرم‌کرد «غزل» مشکوک و «قطعه»، جهان ادبیات و فرهنگ را به قسم نویافته‌ای از شعر فارسی رهنمون شده‌اند که می‌توان آن را «فطل» یا «غزعه» نامید، و تا نامی از زبان فارسی و سعدی شیرازی باقی است، اِفخارِ سترگ این نوآوری بزرگ، از آن این طابعان خواهد بود و بس! ... خُدايشان خیرِ کثیر دهد که در مقدمه‌ای که بر این چاپ نوشته‌اند، تکلیف خواننده را بیش و کم روشن فرموده‌اند؛ چه، آن مقدمه نه چندان پخته و استواری که در آغاز کتاب یاد شده جای گرفته است، دست کم این سود را دارد که خوانندگان روشن و پُرسشگر سنجشگر سختگیر، با خیالی آسوده بدانند در کُلیاتِ سعدی اِنِشاراتِ هِرمس، با نسخه‌آمین و مُعتمدی از ویراستِ فروغی رویاروی نیستند!

یکی دیگر از این کُلیات‌های متمایز بر اساس چاپ فروغی "را اِنِشاراتِ زَوّار زوانه بازار کرده است (: کُلیاتِ سعدی [شامل] ... و هزلیات ، به اهِتمامِ مُحَمَّد عَلِي فروغی [!؟]، چ: ۳، تهران: اِنِشاراتِ زَوّار، ۱۳۸۵ ه.ش.). این نسخه که به گواهی روی جلد و ... همان تَصحیحِ فروغی است، باز به گواهی روی جلد و توی جلد شامل هزلیاتِ سعدی نیز هست! ... جَلَّ الخَالِقُ! ... همه می‌دانیم که زنده‌یاد فروغی، هزلیاتِ سعدی را تَصحیح و طبع نکرد و از بُنِ آنگونه مطالب را برخلاف بسیاری از دیگر هموطنان محترم شیخ اجل! - خوش نیز نمی‌داشت؛ پس چگونه ممکن است باز چاپ کُلیاتِ سعدی ویراسته فروغی بر «هزلیات» اِشتمال داشته باشد؟! ... پاسخ را از ناشر باید خواست.

الْقَصه، این روزها (پایان بهار ۱۴۰۰ ه.ش.) شرف «زیارت» یکی دیگر از این کُلیات‌های بر اساس چاپ فروغی را حاصل کردیم که «بُنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه» زوانه بازار کرده است (: کُلیاتِ سعدی، مُصلِح الدین سعدی شیرازی، بر اساس تَصحیحِ مُحَمَّد عَلِي فروغی، چ: ۶، تهران: بُنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۸ ه.ش.). و گویا زین پیش نیز چند بار طبع را به زیور خود آراسته بوده است لیک داعی از توفیق «زیارت» و «سیاحت»ش بی‌بهره مانده (و چه بسیار است بی‌توفیقی‌های اُمثال داعی!). ... کتاب مذکور، کاغذ و تجلیدی خوشایند دارد و چاپ و آرایش صَفحاتش هم بسیار چشم‌نواز است. پُرس هم شمایل کتاب بشارت می‌دهد که با ناشری خوش سلیقه سرو کار داریم. ... باری، این کُلیات

سعدی، در کنار محاسن پیشگفته، در همان آغاز، یک «توضیح ناشر» هم البته دارد که از جمله در آن آمده است:

«... ناشر از آوردن توضیحات پاورقی‌های مرحوم فروغی که صرفاً به کار متخصصان و فقیهان می‌آید، خودداری ورزیده است تا خواننده محترم بدون توجه به پاورقی‌ها، که چندان ضروری نمی‌نماید، به راحتی به خواندن متن بپردازد. چند مقدمه مرحوم فروغی [را] نیز که توضیحاتی در باب نسخه‌های متعدد کلیات است صرفاً جهت آگاهی و همچنین توجه به نثر فاخر و زیبای آن فرهیخته فقید در این چاپ آورده‌ایم.»

چون ممکن است بعضی دقائقی مُندرج در بیانات عمیق و دقیق و انبیا ناشر گرامی از نظر خواننده عزیز که به اندازه مُخلص کلمات‌های برآساس چاپ فروغی را و زَق نَرده است فوت شود، اجازه می‌خواهم هر چند باجمالی این افادات «بُنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه» را تکرار و لختی ایضاح کنم (تا به تعبیر گذشتگان، «فائدت آن عام گردد!»):

أولاً، ناشر "از آوردن توضیحات پاورقی‌های مرحوم فروغی" که می‌دانیم خیلی هم "توضیح" اصطلاحی نیست، بل غالباً قلیلی نُسخه بدل است، "خودداری ورزیده است" ... بسیار خوب؛ ورزیده است که ورزیده است! ... خوب کاری کرده! ... اصلاً آن چهار تا نُسخه بدل فدای سَرش! ... فروغی با آن یال و کوپال، به قول ما عوام الناس: "سَرش نشده" و اینجا و آنجا معدودی نُسخه بدل ذکر کرده تا مثلاً سَرط امانت را در گزارش دگرسانی‌های مهم نُسخ گزارده و باب تأملات بعدی را هم چنان مفتوح داشته باشد! ... می‌بینید که آن مرحوم انصافاً کار لوس و خُنکی کرده بوده است! ... کوتاُمَلاتِ بعدی؟! ... ناشرِ کاردانی که نیک دریافته است این شطور زائد "چندان ضروری نمی‌نماید"، دیگر نباید خَبُط و خَطای امثال فروغی را تکرار کند! ... دور ریختنی را باید دور ریخت! ... فروغی نریخت؛ تو بریز! ... دَسَت دُرُست!!!

ثانیاً، ناشر به فراستی عظیم و کیاستی زائد الوُصف دریافته است باید کاری کرد تا "خواننده محترم بدون توجه به پاورقی‌ها، ... به راحتی به خواندن متن بپردازد" ... به عبارت دیگر، برخلاف پندار باطل امثال فروغی. که ما نَسَلِ کَج اندیش فروغی زده نیز میراثبر آئیم!، پاورقی کتاب، نه تنها دایره آگاهی و دسترس علمی خواننده البته محترم را توسعه نمی‌دهد، اصلاً "راحتی" او را سلب می‌کند. ... اینجاست که عُضری زهائی بخش به نام "ناشر" وارد میدان می‌شود و با حذف "پاورقی"، همگان و من جمله "خواننده محترم" را که بنا بر سنت‌های ما، احترامش به نحو غربی بر ناشر واجب شده است. "راحت" می‌کند! ... چه متوهمانی در عالم بوده هستند که گمان می‌کردند و می‌کنند پاورقی‌های کتاب، با توضیح لغات و عبارات دشوار، یا ارائه ارجاعات و عرضه مطالب منابع جنبی، کار خواننده را تسهیل و طلب جوینده را تیسیر و فهم مثنی مثل کلمات سعدی را آسان و فواید مطالعه را دوچندان

می‌کند! ... پیش خودمان بماند! بعضی قداما حتی معتقد بودند که روشنی یک متن به سیاهی حواشی و هوامش آن منوط است... خوشبختانه دوران این تاریخ اندیشی‌های قرون وسطایی مثنوی محشی حرفه‌ای، روی در به سرآمدن دارد؛ و علی‌ای حال، به نظر البته صائب ناشر ما، این طور نیست که "پاورقی"، "لا اقل": برای چنین کتابها، آش در دهان سوزی باشد... حواشی مثنوی را که غالباً در قالب "پاورقی" عرضه می‌شود بردارید و دور بریزید تا "خواننده محترم بدون توجه به پاورقی‌ها، ... به راحتی به خواندن متن پردازد" ... باور کنید! ... به همین سهولت!!!

ثالثاً، «چند مقدمه مرحوم فروغی [را] نیز» که از نظر ناشر «توضیحاتی در باب نسخه‌های متعدد کلیات است» و نه چیز دیگر (و ظاهراً چیزهای دیگرش را که آن‌دک نیز نیست نادیده گرفته‌اند!)، «صرفاً جهت آگاهی و همچنین توجه به نشر فاخر و زیبای آن فرهیخته فقید در این چاپ» آورده‌اند... یعنی اگر نشر خوشخوان و بیان زیبای فروغی نبود، آوردن مقدمه مصحح نیز، به خودی خود، چندان ضرورتی نداشت، و مقدمه مصحح، مثل نسخه بدل، چیزی است قابل حذف و «نه چندان ضرور»... حالا هم «صرفاً جهت اطلاع» آورده‌اند و لابد مثل سایر امور «صرفاً جهت اطلاع»ی!، چیز مهمی هم نیست که مثلاً کسی بخواهد مسؤلیت‌ش را بر عهده بگیرد!... اصلاً نقل کفر هم کفر نیست؛ تا چه رسد به نقل مقدمه مصحح! (که اگر ضرور نیست، ضرری هم ندارد، و گویا کلاً مثل نسخه بدل در کتاب هر خواننده محترم، و چه بسا مثل آپاندیس در بدن همان خواننده محترم!، چیزی است لغو و بیخود!!! ... یا به بیان درست‌تر و «ناشرانه‌تر»: چندان ضروری نمی‌نماید!؛ ... خلاصه، خواستید داشته باشید، نخواستید نداشته باشید!).

رابعاً. و از همه مهم‌تر:، «توضیحات پاورقی‌های مرحوم فروغی» که گفتیم اکثر قریب به اتفاقش نسخه بدل است و بس، بنا بر تشخیص «بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه»، «صرفاً به کار متخصصان و فقیهان می‌آید»!

پیش از این هم، این را که غیر متخصصان غالباً با نسخه بدل و اختلاف نسخ یک متن کاری ندارند و عمده «متخصصان» طالب این نوع آگاهی‌ها هستند، شنیده بودیم؛ لیک خیال می‌کردیم قاطبۀ متخصصان مذکور، همانا متخصصان مطالعات ادبی اند... زهی خیال باطل و اوهم بی حاصل! ... اینک، به مدد «توضیح ناشر» و روشنگری بصیرت افزای «بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه»، بوضوح می‌دانیم که نسخه بدل‌های تصحیح فروغی به کار گروهی دیگر از «متخصصان» نیز می‌آید که «فقیهان» اند و لابد اختلافات نسخ بوستان و گلستان و غزلهای سعدی، باید مورد مذاقه فقهی و تدقیقات اصولی قرار گیرد و به ترازوی یجوز و لایجوز سنجیده شود! ... این دقیقه‌ای است که گمان می‌کنم.

۱. دوستی عزیز احتمال می‌داد ناشر محترم، واژه «فقیه» را، نه در معنای اصطلاحی آن. که «عالم به علم تکالیف شرعی» است، بل در معنای لغوی اصلی قدیمش به کار برده باشد... این احتمال، به گمان من، مقبول نیست... آری! «فقه»، در لغت، به معنای فهم است، و «فقیه»، در اصل، یعنی فهم و دانای؛ لیک این معنی، در زبان کنونی ما، نه «متبادر» است، و نه «متداول»؛ و

خود «فقیهان» هم تا به امروز از آن هیچ اطلاعی نداشته‌اند و وقوف بر آن، جز به برکت همان «توضیح ناشر» و مگر از رهگذر «نگه کردن ناشراندر فقیه» شدن نبوده است و نیست!

بر همین بنیاد، پیشنهاد می‌کنیم:

زیب‌پس، هرگونه چاپ پدر و مادردار و آمین تصحیح فروغی با ذکر نسخه بدل‌ها، بی‌هیچ‌گونه چک و چانه زدن، اختصاص یابد به «انتشارات جامعه مَدْرَسین حوزه علمیه قم»؛ ... و صد البته ناشران دوراندیشی مانند «بُنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه»، همت و بصیرت خود را به نشر کتابهای معطوف دارند که «خواننده محترم بدون توجه به پاورقی‌ها، ... به راحتی به خواندن متن [آن] پردازد». ... از این باب، و برای چنین ناشران کاردان حساس مخاطب‌شناس، بهتر و سزآمدتر از کلیات سعدی و شاهنامه‌ی فردوسی و مثنوی مولوی، مثنوی کتاب رنگارنگ عوام‌پسند کوچک‌بازاری است که علی‌الرغم نسخه بدل هم ندارد و عارف و عامی در غایت «راحتی» به خواندن آن می‌پردازند! فارغ از هرگونه مزاح یا تعریض، «کتاب عوام‌پسند کوچک‌بازاری»، به خودی خود چیز بدی نیست. از قضا، چنین کتابها، در جای خود، و از برای عوام و اهل کوچه و بازار بسیار لازم هم هست. افزون بر اینها، بی‌تعارف بگویم: «کتاب عوام‌پسند کوچک‌بازاری»، برای ناشری نیز که هنوز در «شش و بش» چیستی جایگاه «پاورقی» یا کیستی و پایگاه «مخاطب» سرگردان مانده است، دردسر دُرست نمی‌کند و رسوائی به بار نمی‌آورد! ... پس از هر نظر خوب است.

شرط لازم کارهایی از قبیل بازچاپ تصحیح فروغی از کلیات سعدی، «امانت» است. گزارد حقی «امانت» نیز وقوف کافی و بصیرت وافی می‌خواهد؛ ورنه، حدود امانتداری و حفاظاری در کار، برکننده مشتبه خواهد شد.

آری، به فرموده حافظ: «رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی»! ... و البته: «و عظمت آنگاه کند سود که قابل باشی»!

اصفهان / پایان بهار ۱۴۰۰ ه.ش.

جویا جهان‌بخش

باز نه مناسب مقام است و نه درخور مقال ناشر محترم؛ چه، بنا بر این فرض، ناشر، در آن تعبیر گذاری، چاپ پاورقی دار را مناسب خوانندگان و خوانندگان «مختص و فهم و دانا» قلم داده است و این چاپ بی‌پاورقی را مناسب عموم «دیگر» مخاطبان، که بالطبع و بالتبع می‌شوند: خوانندگان و خوانندگان «نامتخصص و نفهم و نادان»!!! ... پر واضح است که ناشر محترم به خواننده محترمش چنین اهانتی نمی‌کند! ... یا لا اقل: نباید بکند!

اشاره‌ای به مولانا در یک متن عربی متقدم

تراجم‌نگاری‌ها و دیگر متون تاریخی نگاشته شده در قلمرو پادشاهی مملوک، منابعی مهم اما گاه کمتر مورد توجه قرار گرفته در زمینه ایران‌شناسی به شمار می‌آیند. با جست‌وجویی در این متون می‌توان با حجم بالایی از شرح حال رجال و دانشمندان ایرانی و فارسی‌زبان ساکن مصر و شام و دیگر حوزه‌های جغرافیایی مواجه شد که آگاهی‌های سودمند و درجه اول و گاه حتی منحصر به فردی درباره آنان به دست می‌دهد.

مولانا جلال‌الدین رومی (د. ۶۷۲ق) از مشهورترین شخصیت‌های فارسی‌زبان است که بیشتر سال‌های زندگی خود را در روم (آناتولی) سپری کرده و سفرهای چندی نیز به حلب و دمشق داشته است. با این حال بسیار جای شگفتی دارد که برخلاف بسیاری از دیگران رجال ایرانی و خراسانی که شاید اهمیت ترک‌تری از وی داشته‌اند، شرح حالش در منابع تراجم‌نگاری جامع و پرحجمی که در طول دو سده هفتم و هشتم در حوزه جغرافیایی شام پدید آمده، بازتاب چندانی نیافته است.

این مسئله را شاید بتوان چنین توجیه کرد که دوری شهرقونیه از موطن مورخان عرب (به ویژه دمشق و قاهره) مانع از آشنایی آنها با مولوی بوده است؛ و برخلاف دیگر اقران معاصری همچون صدرالدین قونوی (د. ۶۷۳ق) و قطب‌الدین شیرازی (د. ۷۱۰ق)، آثار مهمی نیز به عربی نداشته است تا به واسطه این آثار شهرت یابد. توجیه دیگر نیز، چنانکه برخی پژوهشگران ترک ادعا کرده‌اند، این است که مولانا در زمان خود، از شهرت کمی برخوردار بوده و در واقع بعدها به برکت کتاب مثنوی و سروده‌های فارسی‌اش، جایگاه امروزی خود را یافته است.

از نخستین منابع تراجم‌نگاری عربی حاوی شرح حال مبسوطی از مولانا، کتاب الجواهر المصنیه فی

طبقات الحنفیة اثر محیی الدین عبدالقادر بن محمد قُرشی (د. ۷۷۵ هـ) است^۱ که حدود یکصدسال پس از مولوی از دنیا رفته. شرح حال مولانا در این اثر، منبع مهمی برای نویسندگان بعدی و واسطه آشنایی شماری از تراجم نگاران حوزه مصر و شام با وی بوده و در تحقیقات جدید نیز مورد استناد پژوهشگران قرار گرفته است.

با این حال، منبع قدیمی تری که حاوی اشاره‌ای نسبتاً زود هنگام به مولوی است و به نظر می‌رسد تا کنون مورد توجه پژوهشگران و نویسندگان فارسی زبان قرار نگرفته، کتاب تشویق الارواح والقلوب الی ذکر عَلام الغیوب اثر عزالدین محمد بن علی بن عبدالرحمن دمشقی شافعی، معروف به ابن سراج (د. ۷۴۷ ق) است. نام برده قاضی، صوفی و ادیب اهل شام در نیمه دوم سده هفتم و نیمه نخست سده هشتم و دارای آثاری در تصوّف و فنون دیگر بوده است.

موضوع کتاب تشویق الارواح، «ذکر» در عرفان و تصوّف و مباحث مربوط به آن همچون آداب و مجالس ذکر است که امروزه نسخه‌ای حاوی حجم قابل توجهی از کتاب، به شماره ۲۷۲ در گنجینه عموجه زاده حسین پاشا در کتابخانه سلیمانیه استانبول باقی مانده است. ابن سراج در لابه لای این کتاب، متن چندین رساله و تألیف دیگر خود را به صورت معترضه گنجانیده است که حجیم ترین آنها، کتاب تَفّاح الارواح و مفتاح الابحاح، در کرامات و مناقب مشایخ صوفیه شام، عراق و جزیره بوده و متن نیمه اول آن، در نسخه‌های خطی مستقلی از نسخه موجود تشویق الارواح، به دست ما رسیده است.^۲

ابن سراج در تصوّف، پیرو طریقت رفاعیه بوده و در تَفّاح الارواح، متن اجازه‌نامه خرّقه خود در این طریقت را نقل کرده و در آثار خود، بیشترین توجه را به مشایخ رفاعیه نشان داده است. او سال‌های طولانی از عمر خود را در نواحی شمالی شام سپری کرده و مدت‌ها عهده‌دار منصب قضاوت در برخی شهرهای این منطقه همچون بَهنسا و البیره (در جنوب ترکیه امروزی) بوده است. از این رو با شماری از مشایخ این دیار آشنا بوده و در تشویق الارواح و تَفّاح الارواح، از شماری از آنان یاد کرده است.

با اینکه ابن سراج در تَفّاح الارواح، شرح حال مستقلی برای شماری از مشایخ گمنام و کمتر شناخته شده حوزه‌های شام و جزیره فراتیبه و روم (آناتولی کنونی) و حتی شخصیتی همچون صاری صلطوق (صوفی مشهور ترک) اختصاص داده است، با این حال جای شگفتی است که در این کتاب، یا لااقل

۱ تحقیق عبدالفتاح الحلوی، ج ۳، ص ۳۴۳-۳۴۵.

۲ ابن سراج و آثارش، بیشتر محل توجه پژوهشگران ترک قرار گرفته است. در زبان فارسی، تاکنون مدخل نسبتاً مختصری به نام «ابن سراج» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۳، ص ۶۷۴، به قلم حسین لاشیء) و ترجمه مقاله‌ای از میکائیل بایرام درباره اهمیت و جوه اهمیت کتاب تشویق الارواح در مطالعه تاریخ آناتولی («منبعی جدید در مورد تاریخ سلاجقه آناتولی»، ترجمه: زهرا علی‌محمدی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۸۲، ص ۴۲-۴۸) منتشر شده است. نگارنده این سطور نیز در مقاله‌ای به عنوان: «تَفّاح الارواح ابن سراج دمشقی و اهمیت آن در شناخت صوفیان شام» (آینه میراث، شماره ۶۶، بهار و تابستان ۱۳۹۹، ص ۷۳-۹۳)، به بررسی احوال و آثار ابن سراج و برخی ارزش‌های تاریخی کتاب تَفّاح الارواح وی پرداخته است.

در بخش موجود آن، شرح حال مستقلى از مولانا به چشم نمى خورد و تنها، در جايى در لابه لاي متن تشويق الارواح، به وي اشاره شده است.

اين اشاره به مولانا، حاوى حکايتى از کرامات وي است که ابن سراج در ضمن آن، از وي به نام «شيخ جلال الدين معروف به مولانا» که مقيم قونيه از بلاد روم بوده و مقبره اش در بيرون آن شهر قرار داشته، ياد کرده است و وي را از اکابر قوم [صوفيه] بر شمرده و به داشتن احوال و کراماتى کم نظير ستوده است. در اينجا متن اين حکايت را از تنها نسخه خطى شناخته شده تشويق الارواح والقلوب به شرح زير بازخوانى کرده ايم:^۳

«إن الشيخ جلال الدين المعروف بمولانا، المقيم كان بقونيا من اقليم الروم، وترتبه الآن ظاهر قونيا ايضاً، رحمة الله عليه، وكان ذا احوال عظيمة وخوارق قل نظيرها. واتفق أن جماعة من تلامذته صنع لهم طبيباً ادويةً فى فصل استعمال الادوية، قيل: اربعون، وقيل: احد عشر. فرأى الشيخ الادوية فقال: انا محتاج اليها. فشرب الجميع من غير استعداد، فبلغ الطبيب فجعل همه وكأن بينهما شئناً كبير بحيث كان يصده ويقدحه. وهذا الطبيب هو اكمال الدين الرجل الفاضل الذى كان يشتغل عليه اصحاب قاضى القضاة سراج الدين الارموى، رحمة الله عليهم. فحذروهم الطبيب من دخول الشيخ الحما، فبلغ الشيخ فقال: قوموا بنا الى الحما، فبلغ الطبيب فقال: احذروا عليه من الجليد، لأنه بقونيا وبلاد الروم عوض الثلج بالشام. فقال الشيخ: هاتوا الجليد، ثم دخل بأصحابه الحما، وصار يضع الجليد على رأسه من غير حائل إلى أن يذوب، ويصير ملاطه الجليد فى عنق الشيخ طوقاً، ويشرب هو وأصحابه اللبن المخيض.....^۴ بالجليد، إلى أن أتم كذلك ثلاثة أيام بلياليها. وفى تلك الأيام أتى البروانه مقدّم الروم وأشرف على الشيخ من سطح الحما مستسرقاً، وذلك لأنه سلك ادباً يحسبه، فلم يدخل على الفقراء الحما، ولكن أخطأ بما فعل ايضاً. فقال الشيخ كلاماً معناه بالعربية: «إن هذا الأمير الكذاب جاء يتطلع علينا؛ لا بد أن يقطعوا لحمه ويطعموه إياه ويضربوا عنقه.» ففعل ذلك به ابغا بن هولوكوملك التتار، فصار الطبيب بعد ذلك من أكبر محبّيه وزائرى ضريحه بعد موته. وهذا مولانا جلال الدين من أكابر القوم، وله أحوال عالية وأثارٌ عالية، وأظنه لم يفعل ذلك إلا طلباً لإصلاح علّة الطبيب الموجبة لبغضه له ولمثله ورحمةً له.»

حكايت فوق حاوى دو کرامت از مولانا است که کرامت اول در ارتباط با اكمال الدين طبيب و کرامت دوم در ارتباط با معين الدين پروانه (مقتول در ۶۷۶ق) رخ داده است. شبیه بخش اول اين حکايت (کرامت مربوط به اكمال الدين طبيب) را، با اختلافاتى در برخى جزئيات آن، فریدون سپهسالار (د. حدود ۷۱۹ق) در نگاهشته خود در شرح حال مولانا^۵، و به تفصيل بيشتري، افلاکى (د. ۷۴۵ق) در

۳ تشويق الارواح والقلوب، برگ ۲۸۳ ر.

۴ کلمه ناخوانا.

۵ تصحيح سعيد نفيسى، ص ۸۱-۸۲.

مناقب العارفین خود^۶ نقل کرده‌اند. شرح این حکایت را از رساله سپهسالار، برای مقایسه با تشویق الارواح ابن سراج، نقل می‌کنیم:

«یک نوبت هشت ده نفر را از اصحاب ما احتیاج مسهلی شد. مولانا اکمل الدین طیب، که در عهد خویش در طب نظیر نداشت و استاد همه اطبای روم بود، آنجا حاضر شد و هجده شربت مطبوخ ترتیب فرمود. حضرت خداوندگار صبحی نزد اصحاب آمد، دید که اصحاب از تجرع آن نفرتی می‌کنند. در حال تمامت اشربه را در یک کاسه ریخت و به یک جمله تمامت را تناول فرمود. بعد از زمانی فرمود که قوالان چیزی بگویند. در اثنای آن سماع برداشت و تا آخر روز سماع و حرکت فرمود. بعد از سماع به حمام رفت و زمانی بسیار بنشست. بعد از آن فرمود که یخ آوردند و می‌تراشیدند، تا تناول می‌فرمود. مولانا اکمل الدین را خبر شد، در حال به حمام آمد و فغان برآورد که: ای خداوندگارم این چه قصدست که بر نفس مبارک روا می‌داری؟ فی‌الجمله با وجود چندین حرکت و سماع و حمام قطعاً گزندگی بر ذات شریفش نرسید و هم چنان مزاج شریفش برقرار بود. تمامت طبیبان به یک بار زنار انکار از میان گسستند و مرید حضرتش شدند.»

در بخش دوم حکایت ابن سراج، قتل معین الدین پروانه و خوردن گوشت او به دست ابا قحطان فرزند هولاکو، به نوعی، نتیجه سوء ادب وی در حق مولانا تفسیر شده است (نظیر آنچه در حکایت کرامات بسیاری از دیگر مشایخ صوفیه نقل کرده‌اند). به هر حال، از عبارت و توصیفات که ابن سراج درباره مولانا به کار برده، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که اگرچه آوازه مولانا به گوش ابن سراج رسیده بود، اما او احتمالاً شناخت عمیقی از وی نداشته و از این رو، آگاهی‌های بیشتری درباره مولانا همچون نام و نسب و تاریخ وفات وی به دست نداده و تنها به نقل کرامتی برایش اکتفا کرده است.

احمد خامه‌یار

۲۴۳
 حواله القا بسم الله شمس الصبح بسم الله عین البقی فیها البسمله اربع مرار
 و بعد کل بسمله لفظان می باشد عشر لفظاً و هذه الروضة قد یقف علیها جاهل او
 قلیل البصاعه فی شکرها و لیست بمنکره عند العارفین و لها حیرت و رند
 لما العاب و هو ان السح حلال الدس المعروف بولاً المسم كان بقونیا من اعلم الورد
 و برسه الان ظاهر بقونیا انصار رحمه الله علیه و كان ذا احوال عظیمه و خوار قفل
 نظیرها و انتقار جماعه من تلامذته صنع لهم طبیباً ادویه فصل استعمال الادویه
 قبل اربعون و قبل احد عشر مرای السح الادویه فعال اما حجاج الیهما فشریح جمع من غیر استعد
 فبلغ الطیب فحل همه و كان سما شتان كبر حجت كان یصدده و یقده و هذا الطیب
 هو اكمل الدس الرجل الفاضل الذي كان یستغل علیه اصحاب فاصی العشاء سراج الدس الا بورك
 رحمه الله علیهم فخرهم الطیب من دخول السح الحام فحل السح فعال قوموا الی الحام و حلج
 الطیب فعال اجدرو علیه من الجلید لانه بقونیا عموا السح بالشام فقال السح هاتوا الجلید
 ثم دخل باصحابه الحام و صار یضع الجلید علی راسه من غیر حایل الی ان یدون و یصیر بلاطه
 الجلید عتی السح طوقاً الی ان اتم كذلك ثلثه ايام بلیا لیهما و ذلك الیام الی البرواناه
 مقدم الورد و اشرف علی السح من سطح الحام مسبقاً و ذلك لانه سلك اوج حسبه
 فلم يدخل علی الفتراء الحام و لكن احظنا فاعل ایضاً فعال السح كلاماً معناه بالعربیه ان هذا
 الامیر الكذاب جائنطلع علینا لایمان یقطعوا کفه و یطعموه ایا و یضربوا عنقه ففعل
 ذلك به بعد مدح افحاس هولاً کوا مملک النار فصار الطیب بعد ذلك من اكبر حجتیه
 و ایری صرحه بعد موتة و هذا مولانا حلال الدس من اكابر القوم وله احوال عالییه و آثار عالییه
 و اظنه لم یفعل ذلك الا طلباً لاصلاح علمه الطیب الموحیه لعضله و لمثلده و رحمه الله

حلال الدس
الغوی
و سحر
ادویه
الطیب

بلاد الورد

دیسر
النیر الحقیقی
بجلید

البرواناه مقدم الورد

به بهانه تصحیح چند ارجاع به تورات در ترجمه کتاب واژه‌های دخیل در قرآن

درآمد

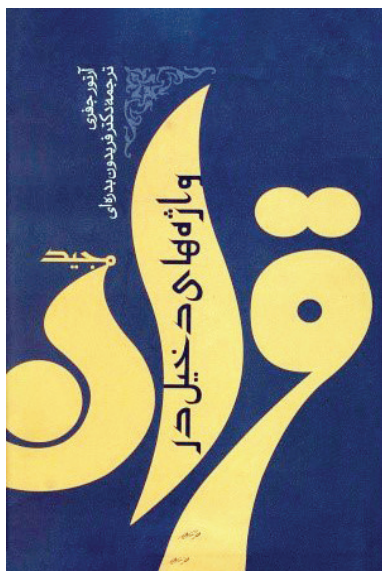
در میان منابع مرتبط با زبان‌شناسی واژگان قرآن، کتاب آرتور جفری^۱ با عنوان واژه‌های دخیل در قرآن^۲، در جامعه علمی ما در مقایسه با آثار مشابه، از شهرت بیشتری برخوردار است. بی‌تردید ترجمه عالمانه آقای فریدون بدره‌ای در این شهرت نقش داشته است. به همین سان، در مطالعات قرآنی به زبان‌های اروپایی نیز دیدگاه‌های آرتور جفری در این کتاب کماکان مورد ارجاع قرار می‌گیرد. البته هم در دوران حیات نویسنده و هم بعدها، با نقدهایی جدی نیز روبه‌رو بوده است. اجمالاً اینکه همان‌طور که مرحوم برگ‌نیسی بیان کرده، در قلم آرتور جفری نوعی اصرار برای یافتن منبع سریانی دیده می‌شود، که گویی در رقابت با کسانی است که خاستگاه عبری برای آن قایل‌اند.^۳ علاوه بر این، نویسنده در ذیل برخی مدخل‌ها به‌طور شگرفی ناگهان رویکرد کلامی اتخاذ کرده و بسان رديه‌نویسان قرن نوزدهم از تعبیر کاملاً جدلی در تحلیل ساختمان واژه‌های قرآنی استفاده می‌کند. لحن نویسنده در این گونه موارد، البته نادر، به حدی گزنده و تند است که مترجم محترم از ترجمه آنها صرف‌نظر کرده است. (به‌طور مثال نک. مدخل جالوت، ص ۱۶۳، قس. با متن اصلی کتاب ص ۹۸). با این اوصاف، این موارد معدود نمی‌توانند اصل کتاب را تحت الشعاع قرار دهند؛ استفاده از حدود ۱۴۰ مرجع به زبان‌های مختلف، علاوه برده‌ها منبعی که در پاورقی به آنها ارجاع داده شده، به روشنی گستره دانش آرتور جفری را ترسیم و جایگاه علمی او را تثبیت می‌کند.

کتاب در زبان اصلی به سال ۱۹۳۸ م. انتشار یافته، و ترجمه فارسی آن ابتدا در ۱۳۷۲، سپس در ۱۳۸۶ از سوی انتشارات توس تجدید چاپ شد. در این مقاله تمام ارجاعات به همین نسخه اخیر می‌باشد.

1. Arthur Jeffery, 1892-1959.

2. The Foreign Vocabulary of the Qur'an, Oriental Institute Baroda, 1938.

۳. برای دیدن تحلیل کلی‌ترین موضوع، نک. کاظم برگ‌نیسی، «واژه‌های دخیل قرآن و دیدگاه‌ها»، معارف، دوره دوازدهم، ش ۲۱، فروردین ۱۳۷۴، ص ۱۱۹.۹۳ (به‌طور خاص توضیحات ص ۱۰۰.۹۹).



متن کتاب پس از چهار مقدمه، به ترتیب از ناشر، کاظم برگ نیسی، مترجم و نویسنده آغاز می‌شود. در این میان، مقدمه آقای برگ نیسی^۴ که به طور روشمند و فنی به تحلیل کتاب پرداخته، به روشنی موجب غنای مباحث آرتور جفری شده، لذا مطالعه آن برای مخاطب فارسی زبان ضروری و مغتنم است.^۵ در انتهای کتاب، دو مقاله تحت عنوان «نگاهی به واژه‌های دخیل در قرآن مجید» اثر محمدهادی مؤذن جامی و «نقد کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید» نوشته محمدحسین روحانی به عنوان پیوست درج شده است. باری، مباحث نویسنده کتاب بر تحلیل زبان‌شناسی ۳۲۳ واژه به ترتیب الفبایی متمرکز است. حجم مباحث هر مدخل به طور میانگین یک صفحه می‌باشند، البته برخی از واژگان مثل حنیف، حور، دینار و فرقان با تفصیل بیشتری طرح شدند.

به نظر راقم این سطور، جفری در سراسر این کتاب به طور برجسته از دیدگاه‌های پژوهشگر آلمانی یوزف هوروویتس^۶ در بخش دوم کتاب بررسی‌های قرآنی^۷ متأثر بوده است. بخش اول کتاب هوروویتس در قالب چند فصل به بررسی روایات تاریخی قرآن و پیشینه آن در کتاب مقدس می‌پردازد (ص ۱-۷۷)؛ و بخش دوم، در بردارنده ریشه‌شناسی حدود ۱۰۰ اسم خاص است. این کتاب از منابع پراجاع آرتور جفری است و در بیشتر واژگان مشترک، وی نظر هوروویتس را پذیرفته است (نک. مدخل‌های ابراهیم، الأعراف، انجیل، جبرئیل، حکمة، حور، داوود، ربانی، زکریا، صحف، عدن، عمران، عیسی، لوح، مثنی، ملة، من).^۸

باید توجه داشت که هوروویتس در این کتاب برای نخستین بار از کتیبه‌های صفایی^۹ استفاده کرده است و این از امتیازهای پژوهش او محسوب می‌شود. این کتیبه‌ها به زبان عربی شمالی هستند که در نیمه دوم قرن نوزدهم در اطراف سوریه کشف شدند و به لحاظ تاریخی به ۱۰۰۰ قبل میلاد تا ۴۰۰ میلادی تعلق دارند. جالب آنکه، هوروویتس در مقدمه از آقای انولیمان^۹ تشکر کرده که تحقیقات منتشر نشده خود در دانشگاه پرینستون در مورد این متون را در اختیار او قرار داده است (این گونه

۴. ناگفته نماند که این مقدمه پیشتر به صورت مقاله مجزا منتشر شده بوده، ناشر محترم به جهت اهمیت تحلیل نویسنده، دوباره در ابتدای کتاب آورده است؛ نک. «واژه‌های دخیل قرآن و دیدگاه‌ها»، معارف، دوره دوازدهم، ش ۲۱، فروردین ۱۳۷۴، ص ۱۱۹.۹۳.

۵. دریغ که این پژوهشگر توانا (۱۳۳۵-۱۳۸۹) زودهنگام و در اوج پختگی علمی در اثر سقوط آسانسور درگذشت.

6. Josef Horowitz, 1874-1931.

7. Koranische Untersuchungen, Leipzigi, 1926

8. Safaitic Inscriptions;

9. Enno Littmann, 1875 – 1958.

رفتارها و قدردانی‌ها الگوهایی برای پژوهشگران جوان محسوب می‌شوند!). وی نقل‌های خود از این متون منتشر نشده را با علامت اختصاری Safa L II معین کرده است. پس از این مقدمه، که البته از ذی‌المقدمه بلندتر بود، مناسب دیدم چند ارجاع نادرست در نسخه ترجمه را با مخاطبان فهیم به اشتراک گذارم (به جهت ادای بخشی از دین خود هم به نویسنده و هم به مترجم!). روشن است که برخی از اینها اشتباه چاپی بوده، و اساساً یادداشت حاضر در درجه نخست با هدف توجه دادن به اهمیت کتاب آرتور جفری بوده است.

تصحیح چند ارجاع در نسخه ترجمه

از موارد مذکور در جدول ذیل، تنها مورد سوم ارجاع به عهد جدید است.



آدرس	آدرس در نسخه ترجمه	صفحه	
مزامیر ۷۸:۴۳	مزامیر ۷۸:۴۲	۱۳۴	۱
خروج ۳:۱۲	خروج ۴:۱۲	۱۳۴	۲
متی	انجیل متی باب ۲۵۴:۱	۲۱۶	۳
پیدایش باب‌های ۳۹ و ۴۰	پیدایش باب ۳۹:۴۰	۲۴۰	۴
پیدایش ۶:۱۷	پیدایش ۶:۷	۲۹۷	۵
دانیال باب ۱۰:۱۳، ۲۱	دانیال باب ۱۳:۲۱	۳۷۶	۶

* این دو مورد قطعاً ناشی از اشتباه چاپی بوده است.

** در شکل حاضر برداشت مخاطب باب ۳۹ پاسوق ۴۰ می‌باشد، اما منظور نویسنده باب‌های ۳۹ و ۴۰ می‌باشد. توضیح آنکه، شاهد مثال نویسنده یعنی عبارت תיב דו بار در باب ۳۹: ۲۰، ۲۲ و دو مرتبه در باب ۴۰: ۳، ۵ تکرار شده است.

*** کتاب دانیال کلامتضمن ۱۲ باب است. نویسنده به دو آیه از باب دهم ارجاع داده است.

جمع‌بندی

امیدواریم با فراهم شدن زیرساخت‌های لازم در جامعه علمی ما (راه‌اندازی رشته زبان‌های سامی در دانشگاه‌های علوم قرآنی) زمینه نقادی فنی این اثر، به جای نقد الهیاتی^{۱۰}، فراهم گردد.

حیدرعیوضی

۱۰. از جمله نک. «بررسی کتاب واژگان دخیل در قرآن آرتور جفری با محوریت واژگان عبری»، محمدرضا آرام و محمدصادق بیانی صدقات، دوفصلنامه علمی. ترویجی قرآن پژوهی خاورشناسان، سال سیزدهم، ش ۲۴، بهار و تابستان ۱۳۹۷ش، ص ۱۲۸.۹۳.

سندی از یک عالم شیعی قمی، مورخ ۴۲۷ هجری در حرم رضوی: درباره قرآن ابوالحسن احمد بن علی سادوکه عراقی

وقف نامه های قرآن های کهن بجا مانده در کتابخانه آستان قدس رضوی یکی از مهم ترین منابع دست اول در شناسایی برخی رجال ادبی و دینی ایران در قرون چهارم تا هفتم هجری است. برخی نام ها که به عنوان کاتب، مقری، یا واقف در آغاز و انجام این نسخه های نفیس قرآنی ثبت شده، اطلاعاتی بسیار ارزشمند و منحصر به فرد از زندگی و احوالات برخی عالمان شیعه و سنی در خراسان، قم، ری، قزوین، نیشابور، بیهق، و اصفهان در سده های کهن در اختیار ما می نهد.^۱ یکی از این نسخه های ارزشمند، جزئی از یک قرآن ۳۰ پاره است که بنا به اطلاع من، تنها همین بخش از آن به شماره ۴۳۵۲ در بخش جزوات قرآنی کتابخانه آستان قدس رضوی باقی مانده است. واقف این نسخه ابوالحسن احمد بن علی سادوکه عراقی است^۲ و متن وقف نامه او در آغاز این اثر چنین آمده است (نک. تصویر ۱):

«وقف ابوالحسن محمد بن أحمد سادوکه العراقي علی مشهد الإمام | أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه | السلم علی ساکنیه ومجاوریه ابتغاء | لوجه الله عزوجل فی شهر سنة سبع | وعشرين وأربع مائة»

لقب یا شهرت «سادوکه» غریب و نا آشنا است و بنا بر جستجوی من در متون کهن اسلامی فارسی

۱. نویسنده پیشتر در همین مجله، معرفی های کوتاه یا بلندی در باب برخی آثار قرآنی برجای مانده از افراد گمنام یا مشهور چون ابوالبرکات حسینی جوزی، ابوجعفر محمد بن موسی الموسوی، ابوالحسن محمد بن علی بن الشاه المرزوی، ساره دختر آلپ ارسلان، اُلغ قُتُلُغ جانداریک قُلُجُقی سلطانی، ابوالحسن زنگی بن محمد بن علی الجِشْمی، و ابونعیم احمد بن حمزة البیهقی منتشر ساخته است.

۲. در سامانه سیمرغ کتابخانه آستان قدس رضوی، این نام «سادرکه» ضبط شده است که صحیح نیست. این ضبط برگرفته از صورت جلسه فهرست نویسی کتابخانه است که تصویری از آن بر روی اوراق آغازین همین نسخه قرآن ضمیمه شده است (نک. تصویر ۲).

و عربی بسیار اندک ذکر شده است. از خاندان سادوکه اطلاع زیادی در اختیار نداریم. تنها سرنخ ما جمله‌ای از نجم الدین ابوالرجای قمی در تاریخ الوزراء (ص ۱۰۵-۱۰۶) یا همان ذیل نفثة المصدور (ص ۱۴۶-۱۴۷) است که نشان می‌دهد این خاندان از اوایل قرن پنجم هجری در قم بسیار پرنفوذ بوده‌اند. وی می‌نویسد:

«اولاد سادوکه معروفند به عراقیان، از ابتدای دولت سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین خورشید و ماه دولت را چون نرگس در دستی گرفتند، و ثریا را چون شمامه گل در دست دیگر. سید مرتضی را به سبب خصومت ایشان، از قم به ری انزاعاج بود. در این حال نزهتگاه ایشان و قلعه‌ای در شهر که معقل و ملجأ ایشان بود، هم ملک اعقاب سید مرتضی است. دولت عراقیان ممتد گشت. دیوار قم و عمارت مسجد جامع بیرون شهر، و منارها آنجا، ایشان کردند.»^۳

این گزارش تاریخی که در میانه قرن ششم هجری نوشته شده است، نشان می‌دهد که "سادوکه" لقب یکی از خاندان شیعه در قم بوده و ایشان از اوایل قرن پنجم هجری، در دولت سلطان مسعود غزنوی امور دیوانی و اداری در شهر قم را برعهده داشته‌اند. بعدها و در عهد سلجوقیان نیز، ایشان همچنان در شهر قم و اطراف آن بسیار متنفذ بوده‌اند. شهرت اصلی آنان «عراقی» بوده است. سید مرتضی، شرف الدین ذوالفخرین ابوالحسن مطهر بن علی (متوفای ۴۹۲ ق)، از شاگردان شیخ طوسی و نقیب شیعیان در قم و ری، بر اثر خصومت و مخالفت ایشان، مجبور به مهاجرت از قم به ری شده است.

گفتنی است استاد سید حسین مدرسی طباطبایی در تصحیح خود از کتاب ابوالرجای قمی، نام سادوکه را به صورت سادو+که (حرف ربط) خوانده‌اند و لذا این خاندان را «اولاد سادو» معرفی کرده‌اند؛^۴ اما متن وقف نامه جزوه قرآنی ۴۳۵۲ در کتابخانه آستان قدس رضوی که به دستخط ابوالحسن احمد بن علی سادوکه عراقی در سال ۴۲۷ هجری کتابت شده است، ضبط دقیق و کهن تری از شهرت این خاندان در شهر قم به دست می‌دهد.

قرآن وقفی ابوالحسن علی بن احمد سادوکه عراقی

نسخه قرآنی وقف شده از سوی ابوالحسن علی بن احمد سادوکه عراقی (به شماره جزوه ۴۳۵۲) را باید از قدیمی‌ترین نسخه‌های تاریخ دار و بسیار ارزشمند موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی به شمار آورد. این نسخه قرآنی مشتمل بر جزء دهم قرآن مجید (انفال، ۴۱. توبه، ۹۳) است که در ۶۵ برگ، در اندازه ۹×۱۱

۳. ابوالرجاء قمی، نجم الدین. تاریخ الوزراء، به کوشش محمدتقی دانش پزوه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۰۶-۱۰۵.

۴. ابوالرجاء قمی، نجم الدین. ذیل نفثة المصدور، تصحیح سید حسین مدرسی طباطبایی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ ش، ص ۱۴۶.

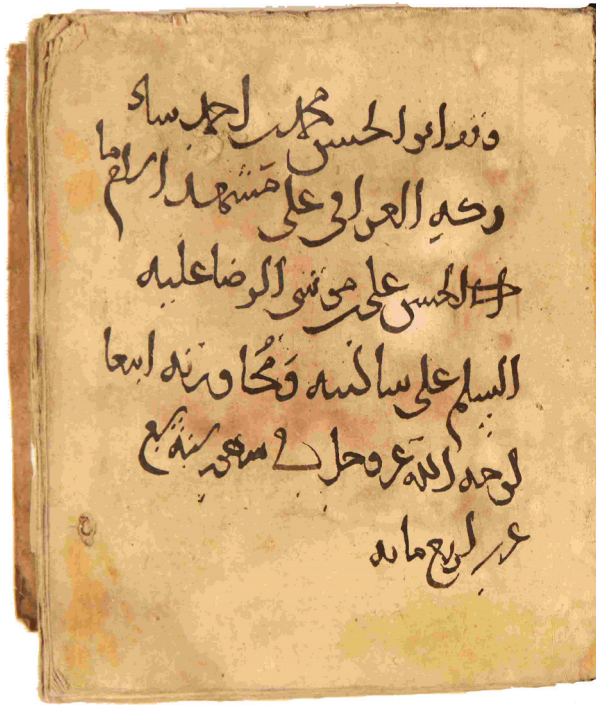
سانتی متر (مسطر: ۵×۶ سانتی متر) با خطی کهن و غیرکوفی شده است. این خط را باید از قدیم ترین نمونه های برج مانده از خطوط مدور در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری به شمار آورد که در آن ترکیبی محقق و ریحان به چشم می خورد. متن نسخه از هرگونه تذهیب و علامت گذاری تزئینی خالی است؛ نشانه ای برای تعیین انتهای آیات در آن نیست؛ علائم تخمیس و تعشیر و سجده، و نشانه های تقسیم قرآن به شُعب و نیم شُعب و مانند آن در این نسخه به چشم نمی خورد. تنها در آغاز سوره توبه (در برگ ۱۸ر)، نام سوره با قلمی متفاوت و احتمالاً در زمانی متأخر کتابت و افزوده شده است.

کاتب نسخه تمام کلمات قرآن را با شیوه نوین (خلیل بن احمد) اعراب گذاری می کند و نشانه های مدّ و تشدید و همزه را به دقت معین می سازد. نیز به شیوه کهن کاتبان ایرانی، در زیر راء و دال یک نقطه و در زیر سین، سه نقطه می گذارد تا آنها را از حروف مشابه شان تمایز بخشد. وی همچنین برای تشخیص حروف حاء و عین از جیم و غین، علائمی ثابت در زیر این حروف قرار می دهد. متن قرآن در این نسخه نیز مانند تمامی مصاحف قرآنی کهن تا قرن ششم، به قرائت عاصم (و روایت حفص از او) نوشته نشده است، بلکه در آن ترکیبی از قرائت مختلف، موسوم به «اختیار القراءه» به چشم می خورد (نک. تصویر ۳). جدول زیر برخی از موارد مخالفت این نسخه قرآنی با قرائت حفص از عاصم را نشان می دهد.

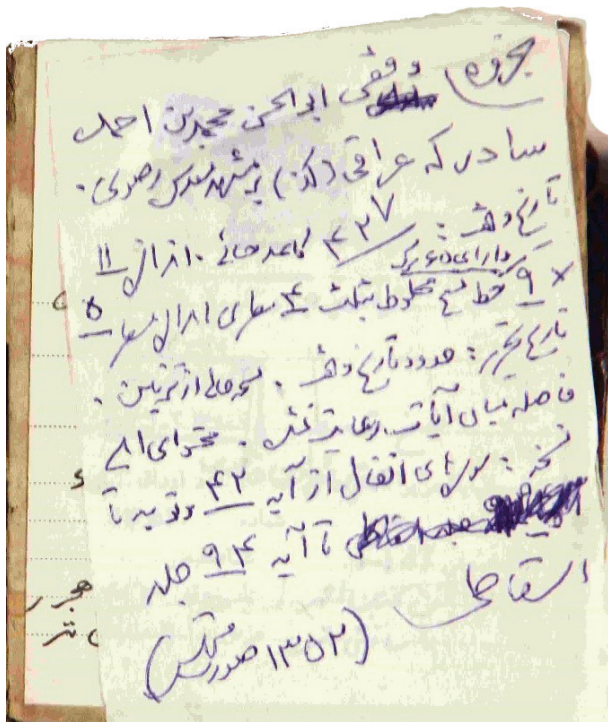
برگ	سوره	آیه	روایت حفص از عاصم	قرائت در نسخه ۴۳۵۲	مطابق با قرائت
۱۰ر	انفال	۵۹	وَلَا يَحْسَبَنَّ	وَلَا تَحْسَبَنَّ	کِسَائِي، خَلْف، شَعْبَةَ، ابوعمر، يعقوب، ابن كثير، نافع
۱۳پشت	انفال	۶۶	صُعْفًا	صُعْفًا	کِسَائِي، ابوعمر، يعقوب، ابن كثير، نافع، ابن عامر
۵۱ر	توبه	۶۶	إِنْ نَعْفُ	إِنْ يُعْفُ	حمزة، کِسَائِي، خَلْف، ابوعمر، يعقوب، ابن كثير، نافع، ابو جعفر، ابن عامر
۵۱ر	توبه	۶۶	نُعَذِّبُ طَائِفَةً	يُعَذِّبُ طَائِفَةً	عاصم الجحدري

نتیجه آنکه ابوالحسن احمد بن علی سادوکه عراقی یکی از عالمان شیعه در قم و نواحی اطراف آن بوده که خاندان او - و شاید خود او - در دولت غزنوی و سلجوقی دارای مناصب دیوانی و اداری در قم و اطراف آن بوده اند. وی در سال ۴۲۷ قمری و دوران حکومت سلطان مسعود غزنوی، نسخه ای از قرآن به خطی کهن را بر حرم امام رضا علیه السلام در مشهد وقف مجاوران و زائران آن امام همام کرده است که اکنون تنها یک جزء آن در کتابخانه آستان قدس رضوی بر جای مانده است. خط نسخه محقق یا ریحان بسیار کهن است، و قرائت نسخه - همانند رسم رایج آن روزگار - مطابق با روایت حفص از عاصم نیست.

مرتضی کریمی نیا



تصویر ۱: وقف نامه آغازین نسخه ۴۳۵۲ به قلم ابوالحسن علی بن احمد سادوکه عراقی در سال ۴۲۷ هجری



تصویر ۲: فهرست نویسی کتابخانه آستان قدس رضوی در آغاز نسخه ۴۳۵۲



پیشکش به استاد رباعی شناس جناب آقای میرافضلی گرامی

در باغ چو شد باد صبا دایه گل بر بست مشاطه وار پیرایه گل
از سایه به خورشید آگرت هست امان خورشید خوی طلب کن و سایه گل.

این رباعی را از آن حضرت لسان الغیب حافظ شیرازی می دانند و در دیوان های تصحیح شده از وی (استاد فرزاد، استاد نیساری، استاد خانلری و استاد انجوی شیرازی و علامه قزوینی) به همین صورت آمده است.

روانشاد دکتر سلیم نیساری، متذکر شده که این رباعی را از نسخه های شادروان خلخالی به نشانی خ، دکتر مهدوی به نشانی سوو کتابخانه مرکزی تهران به نشانی عزآورده و در نسخه کتابخانه بادلیان به نشانی مج نیامده است.

استاد روشاد محمد امین ریاحی مقاله ای خواندنی با عنوان "این رباعی ها از حافظ نیست" دارند که به بررسی بیست رباعی از رباعی های منسوب به حافظ پرداخته و گویندگان آنها را برای خوانندگان شناسانده است ولی رباعی بالا در بین رباعی های بررسی شده نیست و تا آنجایی که نگارنده بررسی کرده کسی به آن نپرداخته است و در همه نسخه ها و چاپهای دیوان حافظ به همین صورت بدون هیچ نسخه بدلی آمده و تقریباً مسجل شده که از آن خود حافظ است.

در کتابخانه انجمن آسیایی کلکته نسخه دستنویسی به شماره III. ۵۸۴.P دارای ۱۳۴ برگ از منتخب اشعار و منشآت که به گفته نویسنده مقاله "گفتار غزالی" بصورت پراکنده بوده و یکجا گردآوری شده است و شوربختانه از دو سوی کتاب افتادگی هایی دارد و نام کتاب و کاتب و تاریخ نسخه آن موجود

نیست. ولی خوشبختانه در برگهایی از نسخه مولف خود را و نیاکان دانشمند و شاعر خود را معرفی کرده است. مولف به دوزبان فارسی و تازی مسلط بوده و سروده‌هایی از خود آورده است. آنگونه که جناب ابومحفوظ الکریم معصومی معرف نسخه و نگارنده مقاله گفته شده در بالا گمان برده، مولف به ظن غالب در سده هشتم هجری زندگی می‌کرده است و نامش غیاث‌الملک بوده و آنگونه که چند بیت در مدح شخصی با نام بهائیه نیز دارد، حدس زده که او غیاث‌الملک بن نظام‌الملک ابرقویی نگارنده کتاب تحفه بهائیه است و این نسخه نیز همان کتاب است که روانشاد استاد جلال‌الدین همایی در کتاب غزالی نامه نیز نامی آن برده است. در ادامه ایشان متذکر شده‌اند که مولف را برادری اسماعیل نام بوده که در بارگاه سلطان ابوالفوارس شاه شجاع خدمت می‌کرده و در سال ۷۶۳ ه. ق* کتابی مهم در خوابگزاری به نام «تعبیر سلطانی» برای آن سلطان نگاشته است. ولی ایشان به خطا رفته‌اند، چون این اسماعیل نامبرده شده برادر او نیست بلکه نام اصلی خود نویسنده «تحفه البهائیه و تعبیرات سلطانی» است و در نسخ باقی مانده از او، خود را اسماعیل بن نظام‌الملک مشتهر به غیاث‌الملک آورده‌اند، یا معرفی کرده. از کتاب تحفه البهائیه چندین نسخه در ایران موجود است، از جمله نسخه مجلس که از شادروان سلطان‌القرایی بوده شماره ۸۸۵۰، نسخه شادروان حاج حسین نخجوانی، نسخه شادروان دکتر بیانی، نسخه شماره ۴۹۹۶ آستان قدس، نسخه ۲۳۸ دانشکده ادبیات، نسخه ۱/۲۰۰۱ مدرسه فیضیه و نسخه ۲/۳۸۳۱ ملک، که براساس این نسخ، خانم طاهره جعفرقلیان در سال ۸۶ بعنوان پایان‌نامه دکتری آن را مقابله و تصحیح نموده است. متأسفانه ایشان از وجود نسخه‌های خارج از ایران هیچ خبری بدست نداده و هیچ آگاهی نداشته است. ایشان هیچ توضیح و تعلیقه‌ای برای معرفی درستی از نویسنده و خاندان او که گه‌گاه در نسخه از آنها شعری نیز آورده و یا ممدوح وی را معرفی نکرده است. اما آن رباعی،

غیاث‌الملک رباعی بالا را از آن پدر خود، نظام‌الملک ابرقویی می‌داند و چنین آورده:

ایضاً لوالد المؤلف:

در باغ چو شد باد صبا دایه گل وز لعل و پرند بست پیرایه گل

از سایه بخورشید اگر هست امان خورشید رُخی طلب کن و سایه گل.

این رباعی را نیز مصحح گرامی با جابجایی مصرع دوم و سوم آورده و توجهی به قافیه ... نکرده است.

* پ. ن: سال و نام کتاب به اشارت استاد میرافضلی است.

اصالت و توالی ابیات در اشعار غیر غزل حافظ؛ مسعود فرزاد؛ دانشگاه پهلوی؛ ۲۵۳۵ شاهنشاهی؛

۲۲۸۷، رباعی ۲۴.

دیوان حافظ؛ براساس نسخه‌های خطی سده ۹؛ تصحیح و تدوین دکتر سلیم نیساری؛ سخن؛ ۸۷: ۵۶۰، رباعی ۱۲.

شرح تحقیقی دیوان حافظ؛ براساس تصحیح خانلری؛ منصور رستگار فسایی؛ دوره پنج جلدی؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ۹۴؛ ج ۶: ۲۷۵.

دیوان حافظ؛ به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی؛ جاویدان؛ ۶۱: ۳۰۲.

چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران؛ دکتر محمدامین ریاحی؛ سخن؛ ۷۹: ۴۸۱ تا ۴۹۳ و حافظ شناسی؛ ج ۸: ۱۳ تا ۲۴.

گفتار غزالی دربارگاه سنجر سلجوقی؛ ابومحفوظ الکریم معصومی؛ پژوهشهای ایران شناسی؛ نامواره دکتر محمود افشار، جلد ۱۱، گردآورنده ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان؛ موقوفات افشار؛ ۷۸: ۱۷ تا ۳۷.

تحفه بهایی؛ تصحیح طاهره جعفرقلیان؛ پایان نامه دکتری دانشگاه تهران؛ ۱۳۸۶

سروش نژاد